

# وجوه فردی و روان‌شناختی انتخابات

فرزانه ثابتان

## مقدمه

انتخاب را برخی اولین و بنیادی‌ترین حقّ انسان می‌دانند و عده‌ای به عنوان وجه امتیاز انسان نسبت به حیوان از آن یاد می‌کنند. عده‌ای آن را مترادف با شعور و قدرت آگاهی در انسان می‌بینند. حضرت عبدالبهاء در خطابه‌شان در بوداپست مورخ ۱۷ آپریل ۱۹۱۳ فرمودند:

«این حرّیت عالم انسانی است که قطع علاقه قلبی از جمیع اشیاء می‌کند. از جمیع مشقّات و احزان آسوده می‌شود. هر قدر انسان وجدانش ترقّی می‌کند، قلبش آزادتر می‌شود و روحش مستبشرتر.»<sup>(۱)</sup>

و گروهی از آن به عنوان نشانه اراده و قدرت یاد می‌کنند. چنان‌چه حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات می‌فرمایند:

«پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعیشان، حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک به اراده نیست مگر حیوان و بالخصوص انسان.»<sup>(۲)</sup>

اما به هر تعریف و باوری که به آن بنگریم، می‌بینیم که در طیف و سطحی وسیع از مسائل انسانی مطرح شده و می‌شود و نقش عمده‌ای بازی کرده و می‌کند. یک سر

این طیف آن جاست که می‌توان با تحقق آن به احساس آزادی درونی دست یافت، و سر دیگر تا آن جا که در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اعتراض‌ها، تلاش‌ها و تقلاهای زیادی برای اخذ آن و تحقق آن در زندگی انسانی شکل می‌گیرد و منشأ تحولات بسیار می‌شود. این متن تلاشی است برای نگاه روان‌شناختی به مفهوم (انتخاب) و موضوع (انتخابات). چرا که انسان تنها موجودی است که انتخاب می‌کند و حق انتخاب یکی از اساسی‌ترین حقوق اوست. بنا بر این، هرگونه تحول در عرصه بشریت ناشی از این ویژگی انسان یعنی انتخاب کردن و تصمیم گرفتن و عمل کردن است.

### نظریه کنش متقابل، ابعاد شخصیت

جستجوی ریشه عمل انتخاب کردن و این که این توانایی در کدام یک از ابعاد شخصیت انسان شکل می‌گیرد، مستلزم نگاهی دقیق‌تر به نظریه کنش متقابل از اریک برن روان‌شناس معروف است. اگر چه از دیدگاه مکاتب و نظریات دیگر نیز می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، اما در این مقال نگاه ما به روان‌شناختی انتخابات از زاویه نگاه همین روان‌شناس به شخصیت خواهد بود. به امید آن که این مسأله را بتوان از دیدگاه دیگر نظریه‌های شخصیت و روان‌شناسی تبیین کرد.

اریک برن به طور کلی بر این باور بود که شخصیت همه ما انسان‌ها من دون استثناء داری سه بخش عمده است که فعالیت‌ها و رفتارهای ما می‌تواند منوط بر تسلط و چگونگی عملکرد هر بخش در ارتباط و کنش متقابل بخش‌های دیگر باشد. این سه بخش را به این صورت می‌توان توصیف کرد که شخصیت انسان متشکل از بخش کودک (child)، والد (parent) و بالاخره بعد بالغ (Adult) است.<sup>(۳)</sup>

بعد کودک همان بخشی است که انسان با آن زاده می‌شود، یعنی مجموعه‌ای از خواسته‌ها، امیال، نیازها و آرزوها. خواسته‌های این بخش با همان نیازهای اولیه در

دوران نوزادی مانند نیاز به خوردن و خوابیدن و آسایش شروع می‌شود ولی در جریان رشد گستره این نیازها چه از جهت کمی و چه از جهت کیفی روبه افزایش می‌گذارد. به طور مثال، خواسته‌ها و امیال یک نوزاد چند ماهه ظاهراً به نیاز خوردن و خوابیدن و مراقبت والدین و لمس گرما و محبت آغوش مادر محدود می‌شود ولی همین نوزاد در دوران جوانی داشتن اتومبیل آخرین مدل یا کفش و لباس مطابق با مد روز یا تحصیل در معتبرترین دانشگاه‌ها یا داشتن شغل و حرفه پردرآمد و آبرومند جزء خواسته و امیالش خواهد بود. به طور کلی می‌توان گفت، بخش کودک، بخشی است که به دنبال احساس لذت و خوشی است و با ارضاء هر خواسته و میلی بخش کودک انسان به این احساس دست می‌یابد. بنا بر این، بخش کودک در جریان رشد و حرکت از هر قید و بندی گریزان است و با هر محدودیتی در ستیز. او می‌خواهد به هر شکل و شیوه‌ای که میل دارد و سبب لذت و خوشی او می‌شود، عمل کند و در محدوده این بخش چیزی به نام ارزش‌ها، باید و نبایدها، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و خلاصه تعالی و تدنی معنایی ندارد. هم‌چنان که یک کودک دو ساله میل دارد که به هر اندازه که می‌خواهد شیرینی بخورد و اصلاً به فکرایین نیست که پروتئین برای بدن لازم است و یا خوردن شیرینی به جای غذا چه مضراتی می‌تواند در پی داشته باشد، بخش کودک انسان نیز در بند ارزش‌ها و خوبی و بدی‌ها نیست، بلکه فقط می‌خواهد هر آنچه که دوست دارد و به او لذت می‌دهد و خوشحالش می‌کند، انجام دهد. این بخش پیوسته با انسان است، به طوری که همه انسان‌ها حتی در سنین کهن سالی گاه بر اساس همین بخش عمل می‌کنند. مانند این‌که من می‌گویم که «آخ، چقدر هوس بستنی کرده‌ام!». این همان بخش کودک ماست که در هر سن و موقعیتی می‌تواند فعال شود و فعالانه هم عمل کند. شاید به تعبیری بتوان گفت این همان نفسی است که در متون عقلانی و عرفانی به آن اشاره می‌کنند.

بخش دیگری که در شخصیت انسان، فعال است و می‌تواند کنترل‌کننده رفتار، اعمال، تصمیم‌گیری و انتخاب‌های یک فرد باشد، بخش والد است. والد بخش (بکن و نکن) ها یا (باید و نباید) هاست که به محض این‌که فرد در ارتباط با محیط و دیگر انسان‌ها یعنی از همان هنگام تولد آغاز می‌شود. اما این بخش برخلاف بخش کودک که از هر قید و بندی فراری است، همه حد و مرز و قید و محدودیت است؛ و از همان آغاز در تقابل با بخش کودک قرار می‌گیرد. فی‌المثل بخش کودک یک نوزاد می‌خواهد هر وقت بخوابد، شیر بخورد و هر وقت بخوابد، بخوابد، اما مادر در تلاش است که کودک را عادت دهد که هر سه ساعت یک بار شیر بخورد. ساعات خواب او را تنظیم می‌کند و بسیاری از مراقبت‌های دیگر مادرانه که در قالب همین محدودیت‌ها شکل می‌گیرد. به طور کلی می‌توان بخش والد همان حد و مرزها و دیسپلین‌هایی که از دوران نوزادی، حتی از رحم مادر آغاز می‌شود و تا پایان عمر ادامه می‌یابد.

تشکل این محدودیت‌ها یا بخش والد از باید و نبایدهای پدر و مادر شروع می‌شود و گستره آن تا باید و نبایدهای قانون، حکومت، دین، مقررات، رئیس، معلم و ... وسعت می‌یابد. به عبارت دیگر، هر جا که نشانی از باید و نباید یا بکن و نکن دیده می‌شود، نماینده بخش والد است که مشغول به عمل است. این باید و نبایدهایی که ابتدا از والد به فرد القا می‌شود، به مرور در شخصیت انسان جای می‌گیرد؛ ریشه می‌دواند، مرکز قدرت و گرداندگی رفتار و اعمال او می‌شود و در حقیقت به صورت بخش والدی در درون انسان در می‌آید که فرامین و دستوراتش را از درون به انسان می‌دهد، حتی اگر در محیط بیرون و ظاهری دیگر نشانی از آن باید و نبایدها نباشد. شکل افراطی و بیمارگونه این بخش از شخصیت را در افرادی که رفتارهای وسواس‌آمیز از خود بروز می‌دهند می‌توان دید. اینان همان افرادی هستند که در نزاع درونی بین والد و کودکشان، والد مستبد بخش برنده است و هم اوست که الگوهای رفتاری و

شخصیت را تعیین می‌کند و اعمال انسان را بر اساس همین باید و نبایدهای بدون چون چرا به پیش می‌راند.

اگر شخصیت انسان متشکل از همین دو بخش بود، در واقع یا به عرصه‌ای از جنگ و نزاع تبدیل می‌شد که دائماً در تضاد و نفاق با یکدیگر بودند و فرد با چنین درونی یک موجود سردرگم و متناقض بود؛ و یا این که متشکل از یک والد مستبد بود که پیوسته می‌خواست حکمرانی کند و یا یک کودک طغیانگر که مترصد فرصتی بود تا اعتراضاتش را به شدیدترین شکل ابراز دارد. اما خوش‌بختانه در طبیعت انسان بخش دیگری نیز نهفته است که می‌تواند مایه آرامش و یک‌پارچگی ابعاد مختلف شخصیت فرد شود و آن بخش بالغ است. اگرچه رشد و شکوفایی و کارآیی این بخش نیز منوط به تربیت و پرورش همان والدین است که می‌توانند ردّ پایشان را فقط به صورت یک والد مستبد در درون فرزندشان به جای بگذارند یا مایه رشد بعد بلوغ و پختگی و واقع‌بینی و نتیجتاً یگانگی و صمیمیت با خود و محیطشان باشد.

کار بعد بالغ اینست که میان کودک لذت‌طلب و والد منضبط، دوستی و صلح و آشتی برقرار کند. آن همان بخشی است که به خواسته‌های کودک توجه می‌کند. قوانین بخش والد را می‌بیند و با قوه خلاقیت و انتخاب و تصمیم‌گیری بین این دو بعد، مصالحه و همراهی ایجاد می‌کند. ماحصل این مصالحه و آشتی بین ابعاد شخصیت، کارآیی بیشتر شخصیت و احساس رضامندی و احترام به خویشتن و احساس بودن است.

چنان‌چه عنان شخصیت انسان در دست کودک بیفتد، ماحصل آن لذت است، اما لذتی که وابستگی می‌آورد، زیرا کودک برای ارضای خواسته‌هایش پیوسته نیازمند محیط و والد است و در این بخش جایی برای شناخت و تصمیم‌گیری و انتخاب نیست. نتیجتاً عملکرد چنین فردی که بر اساس بخش کودکش عمل می‌کند، جزیر

اساس تقلید نمی‌تواند باشد؛ زیرا وابسته است؛ نیازمند است و به دلیل وابستگی و نیازمندی و عدم دانایی، مقلد و دنباله‌روست. اما اگر افسار شخصیت به دست بخش والد بیفتد، فرد پایه و اساس رفتارش عملکرد بی‌چون و چرا و اطاعت کورکورانه از والدی است که در طی مسیر رشد او به او اعمال شده، بدون آن‌که تفکر و شک و انتخابی کرده باشد.

شخصیت چنین فردی با سنت‌های بی‌چون و چرا گره خورده است. او به غیر از سلطه‌جویی، تحکم و استبداد، روشی نمی‌شناسد، و محتاج آنست که دیگران از او اطاعت کنند؛ زیرا بدون اطاعت دیگران والد بودن یا اصلاً بودن او معنایی ندارد و همین‌جاست که ریشه تعصب به معنای باور به باید و نبایدهای بی‌پشتوانه تفکر و تعمق به میوه می‌نشیند. پس پیامد تسلط بخش والد در شخصیت نیز رفتارهای سلطه‌جویانه و تحکم‌آمیز است و این‌هم ارمغانی به جز نفاق در ابعاد شخصیت و درون انسان ندارد؛ اما هدف بالغ، رشد و بالندگی با همراهی و همکاری بعد کودک و والد هر دوست. او از طریق پرسش، تردید، تفکر، جستجوی پاسخ برای پرسش‌ها بر اساس دیدن واقعیات موجود، نه واقعیت‌های ترجمه شده بخش والد که در او به مرور رشد شکل گرفته است، عمل می‌کند. حرکت او بر مدار واقع بینی و حقیقت‌جویی است.

با استناد به بیان حضرت عبدالبهاء (مضمون) عالم به یک ارکستر شبیه است که حرکات او باید به طور موزون و با یگانگی و هم‌هدفی باشد تا نوای خوشی بنوازد. عملکرد بخش بالغ سالم نیز به همین ترتیب است. عملکرد او مانند رهبر ارکستری است که همه نوازندگان را به هر شکلی به کار می‌گیرد، بین آنان وحدت و یگانگی ایجاد می‌کند و از نوای خوشی که از این نوازندگان بر می‌خیزد، سرور و اهتزاز برای همه ابعاد شخصیت می‌آفریند. او نه در بند لذت‌خواهی مفرط بخش کودک است و نه در

قید باید و نبایدهای مستبدانه والد؛ بلکه هر دو را از فیلتر تردید و تفکر و انتخاب گذرانده است و ماحصل این شیوه رفتاری احساس آزادگی و یادگیری توأم با روحیه فروتنی و تواضع است.

بالغ خودجوش است، مبتکر است، رشد او منوط به انتخاب است و با آنچه که خود، بر اساس خرد و دانایی نسبی اش انتخاب می‌کند، خطوط هویت و مرزهای بودنش را تصویر می‌کند. او خودش انتخاب می‌کند که در پاسخ به پرسش «من کیستم؟» آزادانه خودش را تعریف کند. بدون بعد بالغ و قدرت انتخاب تصویر و ترسیم هویت غیر ممکن است.

## انتخاب

اما این انتخاب یعنی چه؟ چگونه شکل می‌گیرد؛ و به چه صورتی در مراحل رشد تدوین می‌شود؟ شاید بتوان گفت تنها وجه امتیاز انسان نسبت به دیگر موجودات، حق انتخاب یا قوه انتخاب است. اگر انتخاب کردن را به معنی دیدن گزینه تصمیم‌گیری به این که کدام گزینه را برگزینیم، بگیریم، می‌بینیم که قوه انتخاب با قوه آگاهی در وجود انسان گره خورده است. بدون آگاهی انتخاب معنی ندارد.<sup>(۴)</sup>

آگاهی به این معنی که امور را به طور واضح در ذهن ببینیم، ویژگی‌های هر شیء را بشناسیم و توانایی تمایز و تشخیص بین اشیاء و امور را داشته باشیم. به عبارت دیگر، آگاهی آنجا اتفاق می‌افتد که ما بتوانیم چیزی را تعریف کنیم و مفهوم واضح و روشنی از آن در ذهن داشته باشیم. شاید در یک عبارت کوتاه بتوان گفت که آگاهی یعنی قوه (واضح‌سازی). قوه‌ای که فقط به مدد شناخت ذهنی و ادراک عقلانی و شهودی و موازینی فراتر از حواس پنج‌گانه که فقط مختص انسان است، حاصل

می‌شود.<sup>(۵)</sup> (مگر در حدّ بسیار محدودی در حیوانات، نه تا آن‌جا که به شعور و خرد و دانایی و پختگی بیانجامد.)

همین آگاهی است که پایه و اساس برای انتخاب می‌شود. یعنی اگر انسان قدرت شناخت و آگاه شدن به امور و اشیاء را نداشته باشد، انتخاب هم معنایی ندارد. به عنوان مثال من یک شناختی از (در) دارم و یک مفهومی هم از (پنجره) و ادراکی هم از چهاردیواری. مادامی که در و پنجره و چهاردیواری را بشناسم، آن وقت با ویژگی‌هایی که به طور واضح از آنها در ذهن خود می‌شناسم، می‌توانم انتخاب کنم که برای خارج شدن از این چهاردیواری، از در خارج شوم، از پنجره خارج شوم یا اصلاً خارج بشوم یا نشوم. به عبارت دیگر، بدون داشتن تعریفی واضح از در و پنجره و چهاردیواری، تعریفی که فراتر از زمان و مکان باشد، من اصولاً نمی‌توانم گزینه‌ها را ببینم تا چه رسد که قدم به مرحله بعدی یعنی انتخاب یکی از گزینه‌ها بردارم. به همین دلیل، بدون داشتن قوه آگاهی و به کار گرفتن آن، دیدن گزینه و انتخاب یک گزینه از میان گزینه‌ها معنایی ندارد. به همین دلیل مسأله انتخاب، حق انتخاب، آزادی انتخاب، دیدن گزینه‌های متفاوت برای رسیدن به یک مقصد، و احساس آزادی در مورد موجودات دیگر معنایی ندارد، مگر انسان.<sup>(۶)</sup> و از آن‌جا که آگاهی، اولین و اساسی‌ترین وجه امتیاز انسان نسبت به دیگر موجودات است، پس قدرت انتخاب به صورت ضروری‌ترین و بنیادین‌ترین حق انسان و کرامت او مطرح می‌شود، حتی ارجح‌تر از حق بقا، زیرا انسان است که در ابتدا انتخاب می‌کند زنده بماند یا بمیرد.<sup>(۷)</sup>

اما از طرف دیگر، قدرت انتخاب و ویژگی بعد بالغ نیز هست؛ زیرا بالغ همان قوه آگاهی است؛ همان بعدی که می‌تواند کودک را بشناسد، والد را بشناسد، آنها را بازنگری و مرور کند، (فرد آن‌چه را در جریان رشدش آموخته است، به صورت خاطرات و تجربیات مرور می‌کند)، و با همین قدرت آگاهی و انتخاب راه‌هایی برای



رسیدن به هدف انتخاب کند که مایه آشتی و مصالحه بین بعد کودک (نفس انسان) و والد (فراگرفته‌های انسان از محیط به شکل بکن و نکن‌ها) بشود. پس جایگاه حق و قدرت انتخاب در انسان در بعد بالغ او نهفته است. چنان‌چه این بعد عقیم بماند و رشد نکند، انسان بودن انسان نیز به طور کافی محقق نمی‌شود، و او در بند تقلید و تعصب و وابستگی به خاک و خون (طبیعت یا نفس و والد یا محیط) در اصطلاح اریک فروم گرفتار می‌ماند.

### انتخابات و جامعه

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «مثلاً امکان را یعنی عالم وجود را من حیث‌العموم مشابه هیكل انسان تصوّر کنید.»<sup>(۸)</sup>

اگر جامعه را به وجود یک انسان تشبیه کنیم، الگوی نظریه اریک برن در مورد شخصیت انسان می‌تواند در مورد جامعه و ابعاد آن نیز مصداق داشته باشد. در هر جامعه‌ای یک بعد ملت وجود دارد (مردم) که برای راحت و آسایش جسمانی و روانی خود نیازهایی دارند و یک والد وجود دارد که این والد مجموعه بکن و نکن‌هایی است که ملت می‌آموزد و برای دستیابی به رفاه و آسایش ناگزیر است که این باید و نبایدها را مراعات کند. از جمله عوامل والد در سطح اجتماعی دولت، حکومت، فرهنگ، قوانین، مقررات، دین و همه ابزارهای اجتماعی یک جامعه است که یک سری مرزها را برای رفتارهای اجتماعی انسان تأمین می‌کند. اما بعد بالغ یک جامعه در واقع بعد گرداندگی جامعه است. بعدی است که در آحاد یک ملت به عنوان عنصر دموکراسی نهفته است و البته تحقق و رشد آن به وسیله والد (حکومت) صورت می‌گیرد. هم‌چنان‌که بعد بالغ انسان به وسیله پدر و مادر و والدین متحقق می‌شود. اما این قوه در درون جامعه نهفته است و والد فقط آن را تسهیل می‌کند؛ چنان‌چه والدین

مستبده‌ی سعی بر آن داشته باشند که فرزندی مطیع و فرمانبردار بار بیاورند، اگر این فرمانبرداری و اطاعت از درون فرد و به انتخاب خود فرد صورت نگرفته باشد یا منجر به بیماری فرزند می‌شود (مانند علائم و سواس که قبلاً بدان اشاره شد) و یا محصول آن یک فرزند طغیانگر خواهد بود مانند مرتکبین به جرایم و خلاف‌ها. بنا بر این هر جامعه‌ای برای ایجاد صلح و صلاح و آرامش و یک‌پارچگی خود، ملزم به تقویت بعد دموکراسی و بالغ آن جامعه یعنی حق انتخاب است. آن جامعه موظف است که اسباب و شرایط آگاهی، تعمق و تفکر آحاد ملت خود را فراهم آورد. در غیر این صورت رنگ یک‌پارچگی و آرامش را به خود نخواهد دید و عرصه‌ای خواهد بود برای نزاع و تعارضات بین ملت و حکومت. پس ایجاد آرامش در یک جامعه مستلزم تحقق بخش بالغ آن جامعه است و آن هم متکی و مبتنی بر حفظ حق انتخاب تک تک آحاد ملت آن جامعه و فراهم آوردن شرایطی است که آن جامعه بتواند بخش بالغ خود را به گونه‌ای رشد دهد که سبب به میوه نشستن شکوفه‌های آزادی باشد.

شاید بتوان گفت یکی از ابعاد دموکراسی همین است که آحاد یک ملت حق انتخاب داشته باشند، به یکدیگر آزادی بیان باورها، خواسته‌ها و منویات خویش را بدهند؛ و امور به طور مشورتی سیلان یافته و پویا بین سه بعد کودک، والد و بالغ انجام شود.

### ملاک‌های انتخاب

صحبت از این بود که جامعه‌ای می‌تواند پیشرو و زنده و فعال باشد که بتواند شرایط را برای تحقق بخش بالغ خود و حق انتخاب اعضای آن جامعه فراهم آورد. جامعه‌ای که در آن انتخابات آزادانه بالغ پایه و اساس عملکرد بخش والد و کودک آن جامعه باشد. اما وجود ملاک‌هایی هم برای انتخابی که منجر به صلح و آرامش فرد و جامعه بشود، لازم است. به عبارت دیگر، پرسش اینست که آیا اصلاً ملاکی برای انتخاب لازم

است؟ و به کلامی دیگر، هرگونه انتخابی با هر ملاک و معیاری می‌تواند منجر به صلح و آرامش در جامعه بشود؟ در پاسخ به این پرسش باید به این نکته توجه کرد که اساساً انتخاب بدون ملاک ممکن نیست.

هنگامی که صحبت از انتخاب می‌شود، یعنی این که اولاً باید چند گزینه وجود داشته باشد. چه که اگر گزینه‌ای نباشد و فقط یک راه برای رسیدن به مقصد وجود داشته باشد، دیگر انتخاب معنایی ندارد. دوم این که عنصر آگاهی باید حتماً فعال باشد، زیرا با حضور عنصر آگاهی است که گزینه‌های متفاوت هم مطرح می‌شود. چنانچه برای حیوانات که آگاهی در سطح انسان ندارند، گزینه و انتخاب هم معنی ندارد (مگر در حد بسیار محدود و به صورت شرطی) و همان عنصر آگاهی است که از یک طرف قدرت دیدن گزینه‌های متفاوت برای رسیدن به یک هدف را به فرد می‌دهد و از طرف دیگر، توانایی مقایسه گزینه‌های مختلف و دلایل و براهینی که سبب شود فرد انتخاب گزینه‌ای را به گزینه دیگر ترجیح دهد، ایجاد می‌کند.

در واقع، آن‌چه سبب می‌شود که انسان یا جامعه یک گزینه را انتخاب کند و گزینه دیگر را انتخاب نکند، وجود ملاک‌ها و استانداردهایی است که این ارجحیت را بر اساس آن می‌سنجد و بالمآل یک گزینه را از میان گزینه‌های متعدد بر می‌گزیند. پس انتخاب بدون ملاک معنی ندارد. البته این ملاک‌ها زمانی که در عرصه آگاهی انسان باشد، ملاک‌های بخش بالغ است و آن زمان که به طور پنهان و ناآگاهانه عمل کند و ریشه در نیازهای منفعت‌طلبانه یا سنت‌گرایانه و باید و نبایدهای بی‌چون و چرای والدگونه داشته باشد، مسلماً منجر به عملکردهای پخته و آزادانه نخواهد شد. بنا براین، هر ملاکی که ناشی از بعد بالغ باشد از آن جا که مبتنی بر آگاهی و خلاقیت است و منجر به ایجاد اعتدال بین دیگر ابعاد کودک و والد می‌شود، ثمر آن هم آرامش و صلح بین ابعاد جامعه خواهد بود. و پیامد آن احساس آزادی برای آن جامعه. اما اگر

ملاک‌های انتخاب، ملاک‌های برتری طلبی یک بعد به بعد دیگر باشد، یا پیروزی یک حزب یا گروه به حزب و دسته دیگر باشد مایه آرامش و اعتدال آن جامعه نخواهد بود. پس برای این که این انتخاب و برگزیدن گزینه‌ها منجر به سلامت و رشد فرد در سطوح فردی، اجتماعی و خانوادگی شود، میزان انتخاب باید اعتدال (عدالت‌پروری نه مساوات) بین اعضا و اجزای فرد، خانواده یا جامعه باشد.

آدلر، یکی دیگر از روان‌شناسان پس از فروید که هم شاگرد او بود و هم ناموافق با نظریات او، معتقد بود که انگیزه حرکت در انسان احساس حقارت است. به عبارت دیگر، عاملی که سبب حرکت، فعالیت و رشد در انسان می‌شود، اینست که می‌خواهد احساس قدرت بکند، زیرا اگر واقع‌بینانه به خود نگاه کند، آن چه در خود می‌بیند، احساس ضعف و حقارت است و برای فائق شدن بر این احساس در تلاش است که با لمس احساس بودن، قدرت را لمس کند. این نظریه آدلر، راه را برای فهم این مطلب باز می‌کند که شاید بتوان گفت انسان، طالب احساس قدرت و بودن است. اما این احساس قدرت به دوگونه می‌تواند متحقق شود؛ یکی با تحقق توانایی‌ها و رشد که از لوازم همان بعد بالغ است. این شیوه دستیابی به قدرت، شیوه سالم آنست زیرا منجر به رشد و خلاقیت موجود اعم از فرد یا جامعه می‌شود. اما شیوه دیگری هم از دستیابی به قدرت است که در حقیقت شیوه ناسالم احساس قدرت است و آن این که موجود با تحقیر دیگران و احساس برتری جویی (که از خصایص یا والد مستبد است و یا کودک طغیانگر) به طور کاذب در خود احساس قدرت می‌کند. این که از این نوع احساس قدرت به عنوان قدرت کاذب یاد می‌شود به این معنی است که حقیقتاً این قدرت با بودن و منشأ اثر شدن توأم نیست بلکه یک امر نسبی است که نسبت به دیگری و در مقایسه با دیگری و دیدن عجز او احساس قدرت می‌کند. این احساس حاصل تحقق و فعلیت توانایی‌ها نیست، بلکه حاصل مقایسه‌ای چه بسا غیرعادلانه است که با حس برتری جویی و حقیر شمردن دیگری

ایجاد می‌شود. بنا بر این، یکی از ملاک‌های دیگر انتخاب و انتخابات سالم آنست که منجر به احساس قدرت ناشی از فعلیت‌توانایی‌ها یا به عبارتی فعلیت‌قوة انتخاب آزادانه گردد. انتخابی مبتنی بر تحقق‌قوة آگاهی و کشف و خلاقیت مستقل موجود، نه انتخابی مبتنی بر برتری‌جویی و از میدان بدر بردن حریف و توانمند شمردن خود در مقابل حقارت او.

### انتخابات در دنیای امروز

حال به نگاهی عمیق‌تر از این زاویه می‌بینم که مبنای مسأله انتخابات در دنیای امروز این‌هاست:

۱. انتخابات، وسیله‌ای است برای کسب قدرت، قدرت نه به معنای تحقق‌توانایی‌ها بلکه قدرت به معنی پیروزی و غلبه بر حریف. از این دید از همان ابتدا نگرش فرد مایه بیگانگی و نفاق با عالم هستی است؛ یعنی یکی را حریف می‌بیند و خود را در تقابل و تهدید نسبت به او! و همین است که حق انتخاب در بسیاری از موارد اصلاً به معنای انتخاب راه درست و آن چیزی که منجر به رشد و یگانگی و آرامش و صلح درونی فرد یا جامعه بشود، نیست؛ بلکه انتخاب به معنی اعمال شیوه‌هایی است که منجر به پیروزی یک گروه بر گروه دیگر یا یک فرد بر فرد دیگر بشود. چنین انتخاباتی نه تنها منجر به ایجاد اعتدال، یگانگی و آرامش اجتماعی نمی‌شود، بلکه بدتر جامعه را تبدیل به عرصه منازعاتی بس شدیدتر و عمیق‌تر می‌کند. در اصطلاح روان‌شناختی، عرصه منازعات والد مستبد برتری‌طلب و کودک طغیانگر سلطه‌جو.

۲. در عرصه‌های انتخاباتی جوامع دنیای امروز، اصل و مدار تلاش برنده شدن است و قوة انتخاب در مسیر برندگی و بازندگی و برتری‌طلبی به فرد، حزب یا گروه دیگر مطرح می‌شود. آیا چنین انتخاباتی می‌تواند مایه آزادی و آرامش و صلح برای جامعه انسانی

بشود؟ حقّ انتخاب در این جامعه، ابزاری است برای ارضاء حسّ برتری‌طلبی نه وسیله‌ای برای دستیابی به احساس آزادی. و این امریست کاملاً مخالف طبیعت انسان؛ زیرا حقّ انتخاب برای انسان از آن‌رو مهمّ می‌شود که پیامد آن، احساس آزادی است ولی اگر شرایط انتخاب سبب شود که انسان احساس آزادی نکند، بلکه احساس کند که انتخاب‌هایش بر اساس جبر و زور است، و یا منجر به صلح درونی و احساس آزادی نشود، در واقع نقض غرض شده است.

### چه عواملی از فضای انتخاباتی معمول باید حذف شود؟

۱. یکی از عوامل نافذ در شیوه انتخابات امروز اینست که در روند انتخابات مسأله تبلیغات و پروپاگاندا به نفع یک نفر و ضرر طرف دیگر نقش بسیار عمده‌ای بازی می‌کند. نفس مسأله تبلیغات آزادی انتخاب را در انسان محدود می‌کند؛ زیرا سعی بر این دارد که زوایایی از یک شیء یا موضوعی را برای فرد بزرگ کند و یا نکاتی را پنهان کند که بیننده را به خریدن یک شیء یا یک نظر ترغیب کند. همین بازی که انجام می‌شود، در واقع به طور غیرمستقیم، فرد به گونه‌ای ناخودآگاه به سمت و سویی سوق داده می‌شود که شاید اصلاً مطلوب او نیست. و همین‌جاست که می‌بینیم آزادی و حقّ انتخاب فرد بدون این‌که بدانند محدود شده است. حتّی این را در تبلیغات جزئی بازرگانی نیز می‌بینیم. بنا بر این، یکی از عواملی که می‌تواند در حمایت از آزادی انتخاب فرد نقش مهمّی داشته باشد، حذف پروپاگاندا و تبلیغات از فضای انتخاب انسان است. تا آزادی انتخاب تضمین شود. یکی از نشانه‌های انتخابات سالم، انتخابات بدون پروپاگاندا و تبلیغات است. اگر میل به اطلاعات و دانش در مورد چیزی هست، خود فرد باید به طور اختیاری و آگاهانه آن را جستجو کند نه آن‌که عاملی بیرونی به طور ناآگاهانه فرد را به جهتی سوق دهد.

۲. یکی از عوامل دیگری که به نظر می‌رسد مانع آزادی انتخاب است و در شیوه انتخاباتی دنیای امروز امری جاافتاده و معمولی است، مسأله مناظره بین کاندیداهای انتخابات است. این هم نوع دیگری از بازی تبلیغات است که به دست کاندیداهای انجام می‌شود. یعنی به نوعی علنی‌تر طرفین کاندیداهای هر یک سعی دارد به نقد و خرده‌گیری و میچ‌گیری و بیرون کشیدن کاستی‌های طرف مقابل بپردازد، به هر شکلی که شده، کاستی‌های او را به زیر ذره‌بین ببرد و به هر ترتیبی و به هر قیمتی که شده است، کاندیدای دیگر را از میدان به در ببرد. گاه می‌بینیم این عمل حتی به قیمت پرده‌داری از رفتار و اعمال و وجوه خصوصی زندگی یکدیگر تمام می‌شود که خود این شیوه رفتاری مغایر روحیه دموکراتیک و یگانه‌طلبی و صلح و صمیمیت در یک جامعه است. در واقع از همان ابتدا هر یک از کاندیداهای تلاش برای دستیابی به قدرت از نوع سلطه‌جویی و برندگی به هر قیمت را آغاز می‌کنند. از چنین رهبری که هنوز به مصدر قدرت نرسیده است این‌گونه با (رقیب) به زعم خودش عمل می‌کند، چگونه می‌توان انتظار داشت که در آینده با دلسوزی و صمیمیت و حفظ حرمت‌ها به فکر ملت و تأمین منافع آنان باشد! بنا بر این، یکی دیگر از عواملی که لازم است از فضای انتخاباتی حذف شود تا آزادی انتخاب و فضای انتخاباتی را حفظ کند، حذف مسأله مناظره‌های کاندیداتوری است.

۳. شرط دیگری از شرایط انتخاب که در تضاد و تناقض با حفظ آزادی انتخاب است، مسأله انتخاب کاندیداهای است. همین خود نظر انتخاب‌کننده را محدود می‌کند. مواردی مانند شوراها و احزاب و گروه‌هایی که از میان آحاد ملت افراد محدودی را در درجه اول به عنوان کاندیدا و نماینده خودشان انتخاب می‌کند، باز هم از یک طرف آزادی انتخاب فرد را محدود می‌کند و از طرف دیگر ذهن انتخاب‌کنندگان را تنبل؛ زیرا انتخاب‌کننده در مرز و محدوده‌ای که دیگران برایش انتخاب کرده‌اند عمل می‌کند. و این آزادی محدود است و حال آن‌که حتی کاندیداهای هم باید توسط مردم به

طور مستقیم تعیین شود و انتخاب یک یا چند نفر از میان آنان هم باید توسط خود شخص و رأی فردی و شخصی‌شان انجام شود.

بنا بر این، سه شرط عمده‌ای که در شرایط انتخاباتی می‌تواند آزادی انتخاب را محدود کند، سه عامل پروپاگاندا، مناظره‌ها و کاندیداتوری است؛ زیرا در هر سه مورد می‌بینیم که بخش کودک و والد چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی عنان انتخاب را در دست می‌گیرند و بعد بالغ را که قرار است گرداننده فرد و جامعه باشد، به دلیل ایجاد محدودیت‌های علنی و پنهان، درونی و بیرونی به کناری می‌نهند و همان‌جاست که مفهوم دموکراسی و آزادی که مبتنی بر رشد و کمالیت بعد بالغ است، در بند می‌ماند.

## انتخابات سالم

انتخاب، وسیله‌ای برای رشد و خدمت و تحقق یگانگی با دیگران. انتخاب، فرصتی است برای ابراز قدرت به معنی تحقق ظرفیت‌ها در دو طرف: انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده. فرصتی برای ابراز نظر خود، فرصتی برای ابراز عمل خود (در هر دو صورت تحقق ظرفیت است نه برتری جویی) در واقع فرصتی است که انتخاب‌کننده با انتخاب خود، هویت انسانی خویش را ترسیم کند و انتخاب‌شونده نیز با رفتار و اعمال خود چه پیش از انتخابات و چه پس از انتخابات میزان احساس مسئولیت و ارجحیت ارزش‌ها به خود را ترسیم کند و با ابراز عینی احساس مسئولیت خود، هویت رهبری خویش را به عنوان یک گرداننده پخته، وارسته و صمیمی عینیت می‌بخشد. بنا بر این، در یک فضای انتخاباتی سالم دو وجهه باید مد نظر قرار گیرد؛ شرایط انتخاب‌شوندگان که بتواند منجر به ایجاد فضای آزادی، دموکراسی و بعد بالغ



اجتماعی بشود و دوّم شرایط انتخابات سالم است. انتخاباتی که بتواند حتّی الامکان آزادی در حقّ انتخاب را تأمین کند.

### ملاک انتخاب گردانندگان یک جامعه

۱. وفاداری بی‌قید و شرط به ارزش‌ها و کرامت‌های انسانی و انعکاس آن در عمل. به این معنی که ملاک انتخاب گرداننده این باشد که فرد به ارزش‌های انسانی توجّه خاصّ داشته باشد و تحقّق کرامت‌های انسانی در جامعه. شاید این همان رعایت حقوق بشر در جوامع است که امروز بسیاری توجّه خاصّ به این مسأله دارند.

۲. یکی از خصلت‌های فرد انتخاب‌شونده، وقف خویشتن توأم با از خودگذشتگی (Selfless Devotion) است. به این معنی فرد کاملاً از توجّه به منافع شخصی بری است و هم‌چنان که گفته شد، از ویژگی‌های عمده بخش بالغ یا گرداننده همان ویژگی آزادگی از بندهای کودک (نیازمندی) و والد (سنت‌پرستی و واپس‌گرایی) است. البته چنین ویژگی از آن رو که از ویژگی‌های بالغ است، نه تنها منجر به احساس و ارستگی و عدم وابستگی است، بلکه سبب احساس آزادی و قدرت به معنای حقیقی‌اش در خود فرد می‌شود.

۳. خرد، تعمق و تفکر (Thinking- Well-trained Mind) از ویژگی‌های بعد بالغ است و اگر قرار باشد گردانندگی یک جامعه به دست بالغ بیفتد، طبیعی است که گرداننده باید حائز این ویژگی‌ها باشد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، تفکر، کنکاش، تعمق در مسائل از ویژگی‌های اخصّ بعد بالغ، و قطعاً از عوامل مهمّ در ایجاد یک فضای آزادی‌خواهی در جامعه است.

۴. دانش، دانایی و خردمندی با قدرت تشخیص (Recognized Knowledge/Ability- Ability)

۵. توانایی‌های بارز توأم با تجربه و پختگی (Mature Experience)<sup>(۹)</sup>

## شرایط سالم برای تأمین آزادی انتخاب

۱. انتخابات سَری انجام می‌شود. به این ترتیب هیچ‌گونه فشار و تأثیر چه مستقیم و چه غیر مستقیم بر فرد وارد نخواهد شد، زیرا با سَری بودن رأی و حق انتخاب، دیگر فرد نگران این نیست که با رأی دادن به فرد مورد نظرش موجبات خوشایندی یا ناخوشایندی کسی را فراهم آورده یا نه، و آزاد از هر قید و شرط پنهان و آشکار رأی خواهد داد.

۲. انتخابات بدون تبلیغات انجام می‌شود، چنان‌چه در سطور پیشین به تأثیرات تبلیغات و پروپاگاندا اشاره کردیم.

۳. کسی کاندیداً نمی‌شود، در این مورد نیز پیش‌تر توضیح داده شد.

## یادگیری انتخاب و انتخابات

۱. حق انتخاب در خانواده و پرورش آن متحقق می‌شود. همان‌طور که در ابتدای این مقال اشاره شد، قوه انتخاب یکی از اولین و بنیادی‌ترین ویژگی‌های انسان است. این قوه با فرد زاده می‌شود، هویت او را ترسیم می‌کند و مابه‌الامتیاز انسان از دیگر موجودات است. این ویژگی نیز مانند دیگر خصایص انسان در جریان رشد فعلیت پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود در حالی که در شرایط محیطی نامطلوب می‌تواند مانند دیگر قوا و توانایی‌هایی که به تبع شرایط عقیم می‌ماند، متحقق نشود، که البته پیامد آن عوارض و تعارضات روانی خواهد بود. بنا بر این، تحقق و فعلیت توانایی انتخاب در ارتباطات فرد با محیط و جامعه برانگیخته و انجام می‌شود. اولین محیطی که فرد با آن آشنا می‌شود، خانواده است. فرد چگونگی ارتباط با دیگران را در خانواده تجربه می‌کند. حد و مرز انتخاب کردن را از والدین می‌آموزد و حتی تصویر انسانی که حق انتخاب دارد یا ندارد را از رفتارهای پدر، مادر و دیگر اعضای خانواده می‌گیرد. و این

تمرین در اصل باید در خانواده و به تناسب و میزان رشد روانی و معنوی فرد انجام گیرد.

اگر پدر و مادری در همان سنّ دو سالگی به کودک این فرصت را بدهند که انتخاب کند، چه موقع می‌خواهد غذا بخورد، در واقع به او یاد داده‌اند که چگونه توانایی انتخاب کردن را تجربه کند. اگر پدر و مادری به فرزندان فرصت دهند که برای رفتن به مهمانی از میان سه دست لباس، یک دست را خودش انتخاب کند و بپوشد، قوه انتخاب را با او تمرین کرده‌اند. چنانچه پدر و مادری در امور روزمره زندگی خانواده با فرزندان به مشورت بنشینند، نظر آنها را بشنوند و در باره نظرشان در جمع خانوادگی به گفتگو پردازند، در واقع به کودک این فرصت را داده‌اند تا نظر دادن و انتخاب کردن را تجربه کند. پس اولین عرصه‌ها، تمرین قوه انتخاب خانواده است و البته چنانچه این بنیاد در خانواده نهاده شده باشد، در جریان رشد با فرد همراه خواهد بود و به مرور زمان در وی نهادینه خواهد شد.

البته در جامعه بهائی اساس و بنیان سیستم اداری آن بر اینست که کلیه آحاد جامعه در هر سنّ و جنسیت و موقعیتی، حق اظهار نظر و مشورت داشته باشند. این عرصه نیز فرصت و پیش‌زمینه‌ای است برای کودک و جوانان که در آینده بتوانند از حق انتخاب خویش استفاده کنند. و البته جوانان و نوجوانان مهارت انتخاب کردن و تصمیم‌بالغانه گرفتن را در ضیافات، تشکیلات مربوط به جوانان و نوجوانان، در کمیسیون‌ها و لجنه‌های تحت اشراف محفل تمرین می‌کنند و می‌آموزند.

۲. حق انتخاب، ضامن سلامت شخصیت، سلامت خانواده و سلامت جامعه است. زمانی که قوه انتخاب در فرد فعلیت می‌یابد، فرد، خانواده و جامعه پایه‌ای می‌شود برای ایجاد یک فضای دموکراتیک در آن سطوح، و البته چنین فردی که حق انتخاب و قدرت به معنای سالم آن را شناخته است، دیگران را نیز از این محروم نمی‌سازد و به

دیگران نیز فرصت اظهار نظر می‌دهد. این نیز پایه ایجاد روابط دموکراتیک با دیگران چه در سطح خانواده و چه در سطح جامعه است. بنا بر این، تقویت حق انتخاب سبب فعلیت فضای آزادانه در سطوح مختلف جامعه می‌شود و دیگر انسان‌ها به دلیل انتخاب‌ها یا عقایدشان در تعارض با دیگران قرار نمی‌گیرند.

### سطوح دموکراسی و تمرین قوه انتخاب

ملخص کلام در این مقال کوتاه و فشرده این که شرط ضروری دستیابی به دموکراسی در سطوح مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی ریشه در احساس آزادی و تحقق توانایی انتخاب دارد. بدون دستیابی به احساس آزادی و فعلیت توانایی انتخاب سالم و احراز این حق بنیادین در عرصه‌های گوناگون زندگی، تحقق دموکراسی و روحیه و وجدان آزادی‌خواهی در یک جامعه نیز غیر ممکن است. شاید همه چیز از فرد و خانواده آغاز می‌شود و در جامعه منتشر و منعکس می‌گردد. به عبارت دیگر، دموکراسی از بخش بالغ شخصیت با تفکر، تردید، تعمق، خلاقیت و استقلال نفس از (خاک و خون) (در اصطلاح اریک فروم) آغاز می‌گردد، در خانواده تمرین می‌شود، و در جامعه در قالب آزادی‌خواهی و دموکراسی جامعه عمل به خود می‌گیرد.<sup>(۱۰)</sup>

### یادداشت‌ها:

۱. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۷ و ۱۸

۲. مفاوضات عبدالبهاء

۳. Eric Berne, Transactional Analysis in Psychotherapy, Souvenir Press (Educational & Academic) Ltd., 2001

۴. Alfred Marshall Lecture, Freedom of Choice, concept and Content, Amartya SEN, All Souls College, Oxford OX1 4AL UK and Horvard University, Cambridge, M A 02138, USA/ European Economic Review 32 (19988) 269-29 North-Holand
۵. مفاوضات عبدالبهاء، کلیفورڈ بارنی
۶. Freedom of Choice, Keith Dowding and Martin van Hees, February 2, 2007
۷. Sidney M. Jourard, Ted Landsman, Healthy Personality, An Approach from the Viewpoint of Humanistic Psychology, Macmillan Publishing Co., Inc., New York
۸. مفاوضات عبدالبهاء، کلیفورڈ بارنی، صفحہ ۱۲۵
۹. The message from Universal House of Justice, 25 March, 2007
۱۰. هنر عشق ورزیدن، اریک فروم، ترجمہ پوری سلطانی